

ولی و خرق عادت (کرامت) در کشف‌المحجوب هجویری

واژگان کلیدی

- * ولی
- * خرق عادت
- * کرامت

سیما حاتمی نیا * hataminia.sima@gmail.com

دکترای زبان و ادبیات فارسی

لیلا مرادی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

«انی جاعلٌ فی الارض خلیفةً» محدود به زمان خاص نمی باشد، در تمام ادوار زمانی و زندگی بشر مصادیق روشن دارد و جهان هستی به طرفه العینی از وجود خلیفة الله خالی نمانده و پیوسته این اتصال نیاز ذاتی روح بشر است که این اولیاء الله را بشناسند. نگارنده‌ی این مقاله با نظر به کتب عرفانی و دیدگاه بزرگان عرفان، ولی (خلیفة الله) و خرق عادت (کرامت) را در کشف‌المحجوب هجویری بررسی نموده و اشاراتی به تقسیمات وارده بر خرق عادت از جمله؛ معجزه، کرامت و ارهاص و استدراج دارد و همچنین اثبات کرامات اولیا الله، تعداد اولیاء الله از دیدگاه هجویری و بررسی وجوه اشتراک و افتراق کرامت و معجزه و تفضیل انبیا بر اولیا، و تفضیل انبیا و اولیاء بر ملائکه و فهرست کرامات منقول (یکصد و یازده کرامت) در کشف‌المحجوب با ذکر صفحه‌ی ارجاعی به متن کشف‌المحجوب آمده‌است. و شرح و بسط مطالب به گونه‌ای است که تاکنون مقاله‌ای که به این شیوه کار شده باشد، موجود نمی‌باشد، هر چند که دوست داران عرفان مباحث مشابهی را در زمینه‌ی کرامت و ولی ارائه نموده اند، اما شیوه‌ی کار نگارنده‌ی این مقاله متفاوت است.

مقدمه

انبیاء و اولیاء، بزرگان خلق، حلقه‌های اتصال بشریت به عالم ملکوت و لاهوت‌اند. عالمی که ماورای قدرت و تفکر بشری بوده و همیشه جایگاه بلند و قدسی و رمز آلود خود را برای نوع بشر حفظ کرده است. عصمت و رسالت پیامبران و انبیاء از سوئی و صفای باطن و تهذیب نفس و عنایت خاص الهی به برخی بندگان، امکان این اتصال را فراهم ساخته و به آنان قدرتی ماورای طبیعت جهان ناسوتی و ماورای تفکر بشری بخشیده است که به مدد آن گاه دست به اعمالی می‌زنند که ذهن و علم بشر از دریافت علل و عوامل آن‌ها عاجز است این اعمال اگر از انبیاء صادر شود، اعجاز و اگر از جانب بندگان خاص خدا صورت بگیرد، کرامات نام دارد. مشایخ بزرگ در مورد این دو عمل خارق العاده بحث‌ها و گفتگوهایی داشته‌اند و وجوه شباهت و اختلاف این دو را بررسی و تحلیل کرده‌اند. تقسیماتی بر خوارق عادت صورت گرفته از جمله: معجزه، کرامت، ارهاص و استدراج که سه مورد اول مخصوص انبیاء و اولیا است و مورد آخر ویژه مدعیان غیرمؤمن.

در بحث خوارق عادت هر کدام از این‌ها مختصراً معرفی خواهد شد، اما آنچه بناست در این مقاله به آن پرداخته شود، کرامات است. کرامات برای اولیای حق از تفضلات حق بوده و آنان مأمور به کتمان آن بوده‌اند. مشایخ صوفیه نه تنها اصراری به اظهار آن نداشته‌اند که بنایشان بر اختفا و کتمان آن بوده، اما مریدان و پیروان آنان در دوران بعد نه تنها بر افشای آن کرامات کوشیده‌اند که گاه راه افراط و مبالغه در پیش گرفته و بزرگ‌نمایی‌هایی کرده‌اند؛ پذیرش عامه نیز به این بزرگ‌نمایی‌ها دامن زده و این اقبال موجب شده که در ادوار بعدی کتاب‌های مفصل در این زمینه نوشته شود. در کتاب کشف‌المحجوب هجویری که بنا است، کرامات از دیدگاه نویسنده‌ی آن بررسی شود سرّ کرامت کتمان آن دانسته شده و در بحث از تعداد اولیاء الله به عدم آگاهی آنان از یکدیگر اشاره می‌کند که بی‌شک یکی از دلایل مهم این ناشناختگی اولیاء همین پنهان بودن کرامات آنان است.

هجویری در تألیف کتاب گرانقدر خود به آثاری چون اللمع، طبقات الصوفیه و رساله قشیریه نظر داشته بی‌شک تحلیل دیدگاه وی جامع تحلیل دیدگاه آثار فوق در مورد کرامت نیز خواهد بود. امید است که مفید و سودمند واقع شود.

پیشینه‌ی تحقیق

در این مقاله سعی شده به شیوه تازه و از دیدگاهی نو به موضوع ولی و کرامات در کشف‌المحجوب نظر شود. شناساندن کرامت و ولی به گونه‌ای است که در مقالاتی که تاکنون کار شده کاملاً متفاوت است و مقاله‌هایی که در این زمینه یعنی موضوع کرامت و ولی کار شده بیشتر به صورت مقایسه‌ای با آثار دیگر عرفا می‌باشد و تاکنون موضوعی مستقل که تحلیل و بیان کرامت و ولی در کشف‌المحجوب باشد، صورت نگرفته است در این مقاله کرامات آمده در کشف‌المحجوب استخراج شده، تا راهی تازه جهت دسترسی آسان به حکایت‌های مربوط به کرامات ذکر شده از زبان هجویری باشد.

در زمینه‌ی کرامت ولی به صورت مباحثی جداگانه و بحث کلی درباره‌ی یکی از این دو موضوع توسط دوست داران عرفان تحقیقاتی انجام شده از جمله پایان‌نامه‌ی ارشد محمدرضا سنگری و مقاله‌ی رضا صادقی شهپر، نعمت اله بهبهانی و همچنین مقاله‌ای تحت عنوان بررسی ولایت در کشف‌المحجوب از ثریا شریفی‌نیا و قدم علی سرامی.

در مجموع شیوه‌ی نگارش این مقاله هم از لحاظ منابع استفاده شده و هم از لحاظ مباحث و تحلیل‌ها و همچنین نتیجه‌گیری و ذکر کلیه‌ی کرامات آمده در کشف‌المحجوب متفاوت و این مقاله را با مقالاتی که در این موضوع نوشته شده‌اند متمایز کرده است.

خوارق عادت

خوارق جمع خارق به معنی شکافنده است و به اصطلاح، علمی است که از اولیاء و انبیاء صادر می‌شود و بر خلاف قوانین طبیعی و عادی است.

جمع خارق و خارقه، افعال و خصایل که خلاف عادات دیگر مردان باشد، مجازاً کرامات انبیا (دهخدا)

اقسام خوارق عادت

برای خوارق عادت تقسیم بندی هایی قائل شده‌اند که عبارتند از: معجزه، کرامت، ارهاص و استدراج، چهار شکل معروف خرق عادت در زیر شرح داده شده است.

معجزه: خرق عادت است که از انبیاء صادر می شود و خلق از آن عاجزند (آندراج).

کرامت: در لغت بزرگی ورزیدن (فرهنگ معین) امری خارق عادت که از ولی و عبد صالح صادر می گردد. در صفحات بعدی در مورد اعجاز و کرامت مفصل تر بحث خواهد شد.

ارهاص

در لغت به معنی آماده چیزی شدن و ایستادن (منتهی الادب) در تعریفات جرجانی آمده است که: «خوارق عادت است که از نبی پیش از ظهور ظاهر شود؛ مثل نوری که در پیشانی آباء و اجداد پیامبر (ص) لایح بوده» (دهخدا) گفته شده که ارهاص مانند کرامت است، زیرا انبیاء پیش از نبوت در درجه از اولیا کمتر نبوده‌اند. در اشارات و تنبیهات بوعلی سینا جلد اول، نمط نهم و دهم آمده است که «ارهاص خرق عادت است که پیش از ادعای نبوت نبی صادر شود مثل سخن گفتن عیسی (ع) در گهواره و یا خشک شدن دریاچه ساوه در هنگام تولد نبی اکرم (ص). اگر خرق عادت مقارن یا پس از ادعای نبوت صورت گیرد، می شود، اعجاز و معجزه. (ملکشاهی، ص ۴۶۸)

استدراج

نزدیک شدن به سوی چیزی به تدریج (منتهی الادب) خرق عادت است که از غیر مؤمن صادر می شود، در لغت نامه دهخدا ذیل کلمه استدراج آمده است: «استدراج در شرع امر خارق عادت است که از کافر یا فاجری موافق دعوی از وی بروز کند، چنانکه در مجمع البحرین آمده و صاحب شمایل المحمدیه گوید: استدراج خارق عادت است که از کفار و اهل هوا و فاسقان سرزند و سخن مشهور آن است که امر خارق عادت از مدعی رسالت واقع شود، اگر موافق دعوی و اراده‌ی او باشد معجزه خوانند و اگر مخالف دعوی و قصد او باشد، اهانت نامند، چنانکه از مسیلمه کذاب صادر شده بود که وقتی تابعانش گفتند که محمد (ص) در چاهی خدوی خود انداخت، آبش به جوش آمد، تا آنکه لب چاه برآمد، تو نیز چنان کن پس او در چاهی خدو افکند و آب فرورفت تا خشک شد و آنچه از غیر نبی صادر شود، پس اگر مقرون به کمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد، کرامت گویند و آنچه از عوام مؤمنان از اهل صلاح وقوع یابد آن را معرفت شمارند و آنچه از فاسقان و کافران صدور یابد استخراج نامند.» (دهخدا)

هجویری در مورد استدراج در کتاب خویش مطالبی آورده که به اختصار نقل می شود. «اتفاق کرده اند، مشایخ این طریقه و جمله اهل سنت و جماعت بر آن که: روا باشد فعلی ناقض عادت مانند معجزه و کرامت پیدا آید بر دست کافری که اسباب شبهت از ظهور آن منقطع باشد و کس را اندر کذب وی شک نماید و ظهور آن فعل بر کذب وی ناطق باشد.» (هجویری، ۱۳۹۲، ص ۳۴۳)

سپس به دو نمونه استدراج اشاره می کند: فرعون که چهارصد سال عمر کرد و هرگز بیمار نشده و آب از پس وی به بالا برشده و چون می ایستاده آب می ایستاد، و چون می رفته آب جاری می شده، اما هیچ عاقلی شک نکرده که او خدا نیست، زیرا همه ی عقلا معترفند که خداوند مجسم و مرکب نیست، نمونه ی دوم دجال است که دعوی خدایی می کند و دو کوه در چپ و راستش حرکت می کند، اما عاقل شک نمی کند که او خدا نیست، زیرا خداوند تعالی به خرنشینند و متغیر و متلون نباشد.» (همان، ص ۳۴۴)

علل اسباب خرق عادت

علامه همایی در مقدمه ی کتاب مصباح الهدایه می فرماید: «گروهی از مردم گمان می کنند که صدور کرامت و خرق عادت از بشر محال و ممتنع است و حال آنکه اگر به مبانی و اصول این امور آشنا شویم می بینیم که صدور پاره ای از کرامات و خرق عادت از حدود امور طبیعی خارج نیست و تا حدی امکان صدور امور و احوال غریبه را از بشر باور توان کرد، اما به شرط اینکه از سر حد امکان عقلی خارج نشود... حکما گویند که نفس ناطقه ی انسانی ذاتاً از نسخ مجردات است، اما پیوند بدن علایق عنصری و شواغل حسیه حجاب و مانع او از اتصال به عالم مجردات شده، هر وقت که حجاب مادیات از میان نفس و عالم مجردات برداشته شد و نفس ناطقه به مبادی عالیه اتصال یافت. صوری که در عالم مجردات موجود است در نفس انسانی نقش می بندد و به هر نسبت که حجاب ها مرتفع تر گردد، نفوس و نقوش مترائیه روشن تر و صافی تر خواهد بود. چون نفس ناطقه ی انسان به نقوش فلکی و عقول مجردة اتصال یافت و پرتو نقوش در وی مرتسم می گردد و به حوادث آینده علم پیدا می کند» (علامه همایی، ۱۳۸۱، ص ۹۲).

برداشته شدن حجاب مادیات از بین نفس و عالم مجردات نیاز به ریاضت های روحی و جسمی دارد و استمرار بر این ریاضت های روحی و جسمی موجب وصل به عالم مجردات می شود.

بوعلی سینا اشاره‌ای به همین مفهوم دارد و کرامات را از سوی اولیاء الله با دلیل عقلی اثبات می‌کند.

«۱- تحمل مشقت‌های فوق العاده مرتاضان ۲- خودداری از خوردن غذا به مدت طولانی ۳- اخبار از مغیبات ۴- خرق عادت و استجابت دعا. وی در فصل پانزده همین نمط می‌فرماید: «شاید اخباری درباره‌ی عارفان بشنوی که مربوط به دگرگونی عادت باشد و شما به تکذیب آن مبادرت نمایید، مثلاً عارفی طلب باران برای مردم نماید و باران ببارد... یا درنده‌ای رامشان شود و پرنده از آنان فرار نکند یا امثال این کارها که محال و ممتنع قطعی نیستند، پس توقف کنید و عجله نکنید زیرا این کارها علل و اسبابی در اسرار طبیعت دارند» (ملکشاهی، ص ۴۶۱)

وی در بیان علت و یا علل چهار کرامت بالا به ترتیب توضیح و شرح می‌دهد که در این جا با تلخیص بیان می‌شود: با ریاضت قوای بدنی این قوا تضعیف شده و در مقابل، نفس مطمئنه تقویت می‌شود لاجرم این قوا تابع نفس مطمئنه شده در نتیجه افعال طبیعی منسوب به قوه‌ی نفس نباتی از کار باز می‌ایستد و مواد تحلیل رونده حتی کمتر از آنچه در حالت مرض مشاهده می‌شود تحلیل می‌رود. در انواع مرض ستیزی وجود دارد که قوه‌ی بدنی را از کار می‌اندازد، بنابراین عارف همانند بیمار دارای حالتی است که طبیعت را از ماده باز می‌دارد، به اضافه‌ی دو چیز: اول فقدان تحلیل ناشی از سوءمزاج گرم، دوم فقدان مرضی که با قوه در ستیز است و برای عارف یاور سومی نیز وجود دارد که همان سکون و آرامش بدن عارف از حرکات است بنابراین تحمل مشقت‌های فوق‌العاده توسط مرتاضان و نخوردن غذا به مدت طولانی مخالف خط و مشی طبیعت نیست و توجیه علمی دارد.

دکتر حسن ملکشاهی در شرح و تفصیل فصل نهم از نمط دهم که در بیان علل توانایی عارف در خبر دادن از غیب می‌گوید: «ابن سینا ضمن دو مقدمه می‌گوید: «اولاً جزئیات پیش از وقوع در عالم عقلی، یعنی در مبادی عالیه نقش بسته اند و این نقش بر وجه کلی است ثانیاً نفس انسانی می‌تواند هر چه در مبادی عالیه منقوش است، در خود مرتسم سازد» (ملکشاهی، ص ۴۶۹). «بنا بر قول بوعلی سینا از آنجایی که تجربه بشر از سویی و دلالت قیاس از سویی دیگر اذعان می‌کند که نفس انسانی در خواب می‌تواند، به غیب دست یابد، پس ممکن است این واقعه در بیداری با رفع موانع، برای عارف اتفاق بیفتد و صور جزئی که قبل از وقوع در عالم عقلی نقش بسته اند در نفس انسانی مرتسم شود» (همان، ص ۴۶۷ الی ۴۶۹).

سپس در شرح و تفسیر فصل بیست و هفت که در توجیه علمی خرق عادت که توسط عارفان و مرتاضان است می‌نویسد: «وقتی ثابت شد برخی نفوس انسانی قوه‌ای دارند که منشاء افعال خارق‌العاده است پس باید این قوت علتی داشته باشد علت این قوت ممکن است خود نفس و مزاج اصلی آن باشد و ممکن است علت آن قوت، غیر نفس باشد. مثلاً علت آن یک مزاج غیر اصلی و مزاج عارضی باشد و ممکن است علت آن قوت با کسب و طلب فراهم شود مثل اولیای خدا...» (همان، ص ۴۸۸).

سپس شیخ‌الرئیس پس از بیان علل خوارق عادات حوادث این جهان را از لحاظ علل و اسباب به سه قسم تقسیم می‌کند: «اول؛ حوادث عجیبی که علت آن‌ها نفوس قوی هستند، مثل سحر و معجزات و کرامات. دوم؛ حوادث عجیبی که علت آن‌ها اجسام سفلی و پست هستند همانند نیرنگ‌ها. سوم؛ حوادث عجیبی که از اجرام آسمانی صادر می‌شود. این اجرام سماوی به تنهایی نمی‌توانند علت حوادث زمینی باشند؛ مگر آنکه یک قابل‌آماده زمینی بدان منظم گردد مثل طلسمات» (همان، ص ۴۹۰).

معجزه

انبیاء و پیامبرانی در طول تاریخ بشریت ظهور کرده اند کوشیده اند، با هدایت بشر به سوی تکامل راهی به فراسوی عالم ماده و جهان غیب بکشایند و در مسیر این هدایت گاه برای تأیید رسالت الهی خود، معجزه‌ای به عنوان دلیل و سند صداقت خود ارائه نموده اند، برخی از اندیشه‌وران اعجاز را تنها راه تشخیص پیامبران دروغین از پیامبران واقعی دانسته اند.

در قرآن از معجزه به آیت (بقره/ ۹۲)، بینه (اعراف/ ۷)، سلطان (ابراهیم/ ۱۰) برهان (نساء/ ۷۴) و عجب (کهف/ ۹) یاد شده است و از کلمه‌ی اعجاز و معجزه و مشتقات این دو نامی برده نشده است در کتاب «معجزه در قلمرو عقل و دین» علت این عدم کاربرد چنین آمده: «قرآن آخرین کتاب آسمانی برای علم و تعقل اهمیت خاصی قایل است؛ لذا در موارد متعدد مردم را به تعقل و تفکر فراخوانده و از مردم می‌خواهد که گرویدن به پیامبران براساس تفکر باشد، بنابراین از تعبیر اعجاز و معجزه که فاقد ارزش معرفتی هستند، از واژه‌هایی بهره‌جسته که بتواند غایت اعجاز و منطقی بودن آن را با تعبیری رسا و گویا برساند (قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۳۹).

علل و اسباب معجزه

اهل عرفان و متصوفه معتقدند که بندگان خاص خدا با عنایت و فضل ویژه حق و با صفای باطنی خود دست به اموری می‌زنند که هم ناقض قوانین جاری طبیعت است و هم نشان صدق نبوتشان. دانشمندان اسلامی با تأکید بر تجرد نفس و ارتباط نفوس پاک پیامبران با عالم غیب آنان را مظهر قدرت الهی توصیف می‌کنند و معتقدند که پیامبران با حفظ نظام علیت به خرق قوانین طبیعت دست می‌زنند، علامه طباطبایی در تفسیر المیزان تصریح می‌کند که «معجزه مانند سایر امور خارق العاده به وسیله‌ی اسباب عادی و طبیعی انجام می‌گیرد، لیکن بعضی از این اسباب باطنی و ناشناخته است.» (علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۸۲)

اهداف معجزه

ارائه معجزه از برگزیدگان حق، در هدایت جویندگان و گمراهان مؤثر بوده و به آنان جانی دوباره می‌بخشیده است، بی‌شک ایمانی که بدون رؤیت معجزه تولد یابد محکم تر از ایمانی است که با رؤیت معجزه ایجاد می‌شود، معجزاتی که در قرآن از آن‌ها یاد شده گاهی با هدف رفع نیاز مؤمنان و در نتیجه تقویت ایمان آنان صورت می‌گرفته است، مانند: جاری ساختن آب از سنگ که در قرآن از آن یاد شده (بقره/ ۶۰) و با شکافتن دریا (بقره/ ۵۰) و گاهی به جهت عذاب معاندان، نظیر خشکسالی و طوفان (اعراف/ ۱۳۳) و (نوح/ ۲۶) و نیز مانند زلزله (اعراف/ ۷۸).

«در تاریخ دین افرادی از معاصران انبیا به دیدار و دریافت معجزه نایل شده‌اند، اکثریت اهل دیانت آفتاب را دلیل آفتاب دانسته‌اند، به رغم کسانی که معجزه‌ها می‌دیدند و همچنان به لجاجت آن‌ها افزوده می‌شد، معجزه و کرامت غالباً آنگاه در ظهور می‌آید که حق ستیزان از در انکار در می‌آیند. لذا خوارق عادت به اذن الهی توسط انبیا و اولیاء آشکار می‌شود، تا باعث عجز معاندان و تقویت ایمان حقیقت جویان گردد» (محمدمیر، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵).

کرامت

کرامت در لغت به معنی بزرگی ورزیدن (معین) و در اصطلاح صوفیان صادر شدن خرق عادت است از غیر نبی و توسط صالحان و اولیای حق. چون: اشراف بر ضمایر، شفای بیماران، استجابت دعا و اطلاع و اخبار از غیب.

اهل عرفان معتقدند که دوستان و اولیای حق به مدد فیض الهی در حال فنا و بیخودی کارهای خارق العاده انجام می‌دهند که افراد عادی از انجام آن عاجزند.

ولی و کرامت

از آنجایی که کرامت از ولی خدا صادر می‌شود، لازم است با ولی و تعریف خاص آن در تصوف و عرفان آشنا شویم. صاحب رساله قشیریه ولی را دو کس دانسته «اول کسی که حق تعالی متولی امور او باشد، چنانکه در قرآن آمده است: «انَّ و لیس الله الذی نزلَ الكتاب و هو یتولی الصالحین» (اعراف/ ۱۹۶) و دوم ولی را کسی دانسته که عبادت حق تعالی را تولی کره است» (قشیری، ۱۳۷۴، صص ۴۲۷-۴۲۶).

«صاحب مصباح الهدایه درباره‌ی ولی می‌نویسد: بعد از درجه‌ی نبوت هیچ درجه فاضلتر از درجه‌ی نیابت نبوت نیست، در دعوت خلق با حق بر طریق متابعت رسول(ص)» (کرباسی و خالقی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۶).

هجویری مسئله کرامت و اثبات آن را از دریچه‌ی ولایت امری پروردگار توسط اولیای حق اثبات می‌کند و به آیات قرآن تمسک می‌جوید؛ در تعریف ولی، ولی را بر وزن فعیل و به معنی مفعول می‌داند و معتقد است که رواست که خداوند ولی خود را حفظ کند و او را به افعال و اوصاف خود وانگذارد و در این معنی به آیه «وهو یتولی الصالحین» (اعراف/ ۱۹۶) استناد می‌کند و نیز ولی را بر وزن فعیل و در معنی مبالغت در فاعل نیز درست می‌داند، بدین صورت که ولی یعنی بنده‌ای که تولی به اطاعت حق می‌کند و از غیر وی اعراض می‌کند و در این مسیر خداوند یاور اوست، چون خداوند فرموده است «ان الکافرین لا مولی لهم» (محمد/ ۱۱) یعنی خداوند یاور کافران نیست پس بی شک یاور مؤمنان است. خداوند سزاوار است ولی خود را در حل و عقد امور و استجابت دعا یاری کند و حل و عقد او را در امور چون حل و عقد خود گرداند و هجویری به عنوان نمونه به کرامت عمر بن خطاب اشاره می‌کند که با انداختن مکتوب عمر به رود نیل، رود نیل که از جریان ایستاده بود، جاری می‌شود.

سپس به ذکر حدیثی منسوب به پیامبر (ص) متوسل می‌شود که «انَّ من عباد الله لعباداً یغبطهم» و مراد وی از ذکر این آیات و احادیث این است که خداوند عزوجل اولیایی دارد که والیان ملک خداوند و نشانه‌ی اظهار فعل پروردگارند و به انواع کرامات مخصوص شده‌اند. «و اینان براهین عینی خداوند و در گذشته بوده‌اند، اکنون نیز هستند و در آینده نیز خواهند بود» (هجویری، ص ۳۱۹).

هجویری معتقد است که برهان نبوی توسط اولیای حق اظهار می‌گردد و وجود آنان سبب نزول برکات از آسمان و رویش گیاهان از زمین است.

صفات اولیاء الله

هجویری در توصیف احوال اولیاء آنان را از خود و خلق مستور می‌داند و شاهد مدعی خود را از اخبار وارده و سخن اولیا می‌داند: «اخبار بدین مورود است و سخن اولیاء بدین ناطق» (هجویری، ص ۳۲۰).

در ادامه بحثی دارد، راجع به ولی و امن عاقبت او و در این باره به اختلاف نظر مشایخ در این مورد و در مورد آگاهی ولی از ولایت خود می‌پردازد و در رد عقیده معتزله که تخصیص کرامات را به اولیاء الله منکرند، می‌نویسد: «نفی تخصیص، مکابره‌ی عیان بود چنان که بر درگاه ملک دربان و حاجب و ستوربان و وزیر بود هر چند که اندر حکم چاکری یکسان باشند، اما بعضی را خاصیت است پس هر چند که در حقیقت ایمان یکسان باشند، مؤمنان، اما یکی عاصی بود و دیگری مطیع و یکی عالم و یا عابد» (هجویری، ص ۳۲۳).

هجویری در فصل بعدی همین مطلب به رموز مشایخ در تحقیق عبارات از ولایت می‌پردازد و به اقوال ابوعلی جوزجانی و جنید و دیگران اشاره می‌کند، این اقوال به اختصار آورده می‌شود: «ابوعلی جوزجانی می‌گوید: ولی آن بود که فانی بود از حال خود و باقی به مشاهده حق و جنید معتقد است که ولی خوف ندارد، زیرا ولی حافظ وقت او ابن الوقت است و آنکه خوف ندارد، رجا نیز ندارد» (همان، ص ۳۲۴).

ابوعثمان مغربی در بیان ویژگی ولی می‌گوید که ولی می‌تواند در میان خلق مشهور و شناخته شده باشد اما مفتون نمی‌شود. دیگری می‌گوید، ولی مستور است و مشهور نیست. هجویری علت این اختلاف اقوال را چنین بیان می‌کند: «و این دو قول بدان اختلاف بازگردد، تا ولی خود را نشناسد که ولی است که اگر بشناسد مشهور بود و اگر نشناسد مفتون (هجویری، ص ۳۲۶). در پایان فصل به انحراف ملاحظه در باب ولی اشاره می‌کند که معتقد به برخاستن خدمت از ولی اند و گفته اند: «خدمت چندان باید که بنده ولی شود» و با انکار آن این بحث را به پایان می‌برد.

اثبات کرامات اولیا در قرآن

در قرآن به کرامات بسیاری از سوی اولیاء الله اشاره شده است از جمله: خواب سیصد و نه ساله‌ی اصحاب کهف (کهف/۱۵-۲۵) نزول مائده آسمانی بر مریم علییه السلام در محراب (آل عمران/ ۳۷) آوردن تخت بالقیس توسط یکی از همراهان حضرت سلیمان برای آن جناب در یک چشم بر هم زدن (نمل/ ۴۰) و در آیات (۶۷-۶۵) سوره مبارکه‌ی کهف به ماجرای

شاگردی موسی (ع) در محضر خضر- که عالم به برخی از امور غیبی بود، اشاره شده در این آیات جناب خضر کشتی‌ای را سوراخ کرده و پسری را می‌کشد و دیوار خرابه‌ای را بازسازی می‌کند. صوفیه با استدلال به این آیات اعتقاد دارند که در کار اولیای حق نباید مداخله و چون و چرا کرد در مقابل اوامر و اعمال اولیاء الله باید سکوت نموده و مطیع بود.

اثبات کرامت اولیاء الله از دیدگاه هجویری

هجویری برای اثبات کرامات ابتدا دلایل عقلی و پس از آن دلایل کتابی (قرآن و حدیث) را ارائه می‌کند که این دلایل به اختصار ذکر می‌شود: وی ظهور کرامات را به شرط صحت تکلیف بر ولی جایز می‌داند و آن را مخالف شرع و عقل نمی‌داند، بلکه آن را ملامت صدق ولی می‌داند، به نظر او ظهور کرامات از کاذب روا نیست، گروهی از اهل سنت کرامات را در حد استجاب دعا و حصول مراد پذیرفته و چنانچه نقض عادت در آن صورت بگیرد آن را انکار می‌کنند.

به نظر هجویری اظهار کرامت با نقض عادت از سوی ولی خدا نمی‌تواند موجب ادعای نبوت از سوی وی شود، زیرا شرط اصلی ولایت از سوی ولی خدا نمی‌تواند، موجب ادعای نبوت از سوی وی شود، زیرا شرط اصلی ولایت، صدق قول است و دعوی خلاف کذب است و کاذب نمی‌تواند ولی باشد اما اگر کرامت برای اثبات حجت باشد، مثل اثبات حجت با معجزه توسط نبی هیچ اشکالی بر آن وارد نیست (هجویری، ص ۳۲۹-۳۲۷).

و در ادامه با ارائه دلایل کتابی، از کتاب قرآن و سنت و اخبار صحیح بهره می‌گیرد. ابتدا به آیه «و ظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم المنّ السلوی» (بقره/ ۵۷) استناد می‌کند. و بعد به ماجرای آوردن تخت بالقیس در یک چشم برهم زدن برای سلیمان (ع) توسط آصف اشاره می‌کند. می‌نویسد: «بدین گفتار، سلیمان صلی الله علیه... بر وی متغیر نشد و انکار نکرد و وی را مستحیل نیامد و این به هیچ حال معجزه نبود، از آن که آصف پیغمبر نبود، لامحاله باید که کرامت باشد و اگر معجزه بودی اظهار آن بر دست سلیمان علیه السلام بایستی» (همان، ص ۳۴۲). پس از این به نزول مائده آسمانی بر مریم علیه السلام و اصحاب کهف تمسک می‌جوید و می‌نویسد: «این جمله افعال ناقض عادت است و معلوم است که معجزه نیست باید که کرامت باشد» (همان، ص ۳۴۳).

سپس به ذکر نمونه‌هایی از کرامات نقل شده در قرآن و به ذکر احادیثی منسوب به پیامبر (ص) می‌پردازد از جمله: حدیث معروف الغار در ذکر احوال سه تن که در غاری گرفتار شدند و

برای رهایی هرکدام یک عمل خالصانه‌ی خود را به درگاه حق به شفاعت می‌آورند و هر بار سنگی که در غار را مسدود کرده می‌جنبند و در غار اندکی گشوده می‌شود و این از کرامات و نقض عادت بوده است.

تعداد اولیاء الله

هجویری در این مورد ضمن بیان مراتب اولیاء الله به صورت گذرا، اعداد ارقام صریحی را در مورد تعداد اولیاء الله به کار می‌برد و بنابر گفته‌ی هجویری، خود این خبر را بعینه دریافت کرده است که بسیار قابل توجه است. «از ایشان چهار هزارند که مکتوبان اند و مر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود هم ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستورند و اخبار بدین مورد است و سخن اولیاء بدین ناطق و مرا خود اندر این معنی خبر عیان گشته است، الحمدلله. اما آنچه اهل حلّ و عقدند و سرهنگان و درگاه حق جل جلاله - سیصدند که ایشان را اخیار خوانند و چهل‌اند مرایشان را ابدال خوانند و هفت‌اند مرایشان را ابرار خوانند و چهارند که مرایشان را اوتاد خوانند و سه دیگرند که مرایشان را نقیب خوانند و یکی که او را قطب خوانند و غوث خوانند و این جمله مر یکدیگرند را بشناسند و اندر امور به اذن یکدیگر محتاج باشند و بدین اخبار مروی ناطق

است و اهل سنت به صحت آن مجتمع» (همان، ص ۳۲۱).

اهداف کرامات

ایمان، صفا و همت والای اولیای حق و انقطاع آنان از غیر حق منشاء بروز امور و حوادثی می‌شود فراتر از قوه و توان بشری و متناقض با عادات و سنن طبیعت. هر کدام از این کرامات با هدف خاص صورت می‌گیرد، اما به صورت کلی کرامات با یکی از اهداف زیر انجام می‌گرفته است.

- برای رفع نیاز مؤمنان و تقویت ایمان مؤمنان مانند: جاری ساختن آب از سنگ (سوره بقره/ ۶۰) شکافتن دریا (بقره/ ۵۰).

- عذاب معاندان نظیر نزول بلا یا خشکسالی و طوفان (نوح/ ۲۴۱)، زلزله (اعراف/ ۷۸).

هجویری در کشف‌المحجوب حکایاتی بسیار از کرامات اولیاء نقل می‌کند و هدفش آگاهی بخشیدن به سالکان و ترویج علما و تذکر دادن به عوام است، به جهت افزایش ایمان و یقین آن. این کرامات علاوه بر اهداف فوق گاهی نیز با هدف بیداری خفتگان و هدایت گمراهان

اتفاق افتاده مانند: منقلب نمودن جوانان اهل لهو لعب، خوردن زهر قاتل و نمردن خالدبن ولید و ایمان آوردن گروهی (همان، ص ۳۴۷).

گاهی نیز هدف از کرامت تکریم ولی است که البته خارج از اراده‌ی ولی به اراده و امر مستقیم حق صورت گرفته است، مانند: ماجرای خوابیدن عبدالله بن المبارک مروزی در باغ و راندن مگس از وی توسط ماری عظیم با شاخه‌ای ریحان (ص ۱۴۸) و نیز داستان احمدبن حنبل که با غلبه‌ی معتزله در بغداد دستگیر شد و هزار تازیانه اش زدند و گفتند به مخلوق بودن قرآن اعتراف کن، در حالیکه دستانش را با عقابین بسته بودند و برحسب اتفاق بند شلوارش باز شد ناگهان دو دست دیگر پدیدار آمد و ازار بیست» (ص ۱۷۸).

نمونه دیگر داستان عسکر بن الحصین نسفی و وفات او در بادیه است. پس از چند سال وقتی او را یافتند، برپای ایستاد و روی سوی قبله کرده با عصایی در دست و رکوه ای در پیش و هیچ سباعتی گرد او نگشته (۱۸۶).

از کرامات نقل شده در کشف المحجوب که با هدف رفع نیاز مؤمنان صورت گرفته می‌توان به جوشیدن شیر و عسل از سنگ با اشاره حبیب بن سلیم (ص ۱۳۹). پدید آمدن قرص نان و شربت برای ابراهیم خواص هر شب (ص ۴۲۳) اشاره کرد.

کراماتی نیز با هدف ارعاب معاندان انجام گرفته مانند: حمله کردن دو شیر به جوانمرد اجمعی که قصد جان عمر بن خطاب را کرده بود (ص ۳۴۷) و کراماتی چون اشاره سمنون به قندیل‌ها و افتادنشان (ص ۲۱۱) اصحاب کهف (ص ۳۴۲) زایده کنیزک عمر که با رضوان خازن بهشت گفتگو کرد و بار سنگین‌اش را سنگ تا در خانه حمل کرد (ص ۳۴۶) و همه و همه نمونه‌هایی هستند برای تقویت مؤمنان.

در متن کشف المحجوب، صد و یازده مورد حکایت از کرامات اولیاء ذکر شده که در زمینه‌های مختلف است؛ نظیر: اشراف بر ضمیر، به حرکت در آوردن اشیاء، اطاعت حیوانات وحشی، استجاب دعا، سخن گفتن شیر، راه رفتن در هوا، جاری کردن شیر و آب از سنگ، جواهر شدن سنگ، چهل روز غذا نخوردن، موت اختیاری، طی الارض، شنیدن تسبیح کاسه غذا و ...

اقسام کرامت

اقسام کرامت به نقل از دکتر محمد میر در کتاب خوارق عادات از نظر مولوی، در مثنوی، فصل پنجم، ص ۵۰۲ با تلخیص: برای کرامت انواع و اقسام زیادی بر اساس مشرب‌های صوفیان انجام گرفته است.

یکی از نمونه تقسمات صوفیه می‌توان تقسیمات شیخ احمد جام در باب نوزدهم «انس التائبین» اشاره کرد.

کرامات اولیای خدا

- ۱- **کرامات فضلی:** این کرامات بی سبب و درجه درجه شخص را به مقام اولیاء الله می‌رساند؛ صاحب این کرامت یا شکرگزار خواهد بود، یا ناسپاس که در صورت دوم کرامت برایش چون گل بهار نمی‌پاید.
 - ۲- **کرامات کسبی:** آن است که بنده به توفیق حق و یا مجاهدت آن را به دست می‌آورد و هر چند در این راه بیشتر بکوشد، کرامتش بیشتر می‌گردد. کرامت کسبی مانند مرغ وحشی به سختی به دام می‌افتد و اگر در حفظ آن نکوشی به راحتی از دست می‌رود.
 - ۳- **کرامت غرور:** آن است که کسی طاعت خدا را نه به اخلاص بلکه برای کسب کرامات و به تبع آن جلب مردم دنیا، در پیش گیرد. خداوند که رنج کس ضایع نمی‌گرداند، بها و کرامت ریزه‌هایی بی مغز می‌دهد، همچنان که عبادات او بی مغز و بی روح اخلاص بوده است.
 - ۴- **کرامت مکافات:** آن باشد که فردی مصلح، اهل فساد نباشد، اما در طلب خیر فزون نیز نباشد، خداوند عزوجل به چشم عنایت به وی می‌نگرد و جهت پیراستن او از آلودگی این سستی وی را به مصیبتی مبتلا می‌سازد و به او صبر نیز عطا می‌کند مثل آهنگری که آهن ریزه را در آتش می‌برد و با سندان می‌کوبد تا پاک و محکم شود نمونه: سرگذشت ایوب پیامبر (ص) و این از بهترین کرامات است.
 - ۵- **کرامات حقیقی:** آن است که آن را هیچ پیوندی با هیچ جای نیست، الا با سبقت ازلی این اصلی‌ترین کرامات است و اصل کرامات آن است که هر چیزی به سزای آن چیز بینی و هر چه برداشتنی است، برداری و هر چه افکندنی است بیفکنی» (میر، ص ۵۰۲).
- بیگانگان حریم قدس الهی نیز گاهی به فرمان شیطان دست به خوارق عاداتی می‌زنند که از آن‌ها به کرامات شیطانی یاد شده که همه‌ی این کرامات توسط اولیای شیطان و امر شیطان صورت می‌گیرد. جهت آشنایی با انواع این کرامات خلاصه‌ای از انس التائبین شیخ جام به نقل از دکتر محمد میر در «کتاب خواق عادات از نظر مولوی در مثنوی» با تلخیص بیان می‌شود.

کرامات شیطانی: برای هرکس مقدر است هم مؤمن و هم غیر مؤمن. برای مؤمنان تا گمراهشان سازد و برای غیر مؤمن تا بر ضلالت و گمراهی شان بیافزاید.

کرامات ضلالتی: چنان است که خداوند حکم کرده که قومی گمراه شوند، یکی را از میان آن قوم که معتمد آن قوم است، بر می‌گزینند و بردست و زبان وی چیزهایی می‌راند که دیگران بر آن عاجزند، سپس به وی خاطرهایی می‌بخشد که در فهم و وهم دیگران نمی‌گنجد، چنان که می‌شنویم، قومی در هندوستان به تولای بتان خود را می‌کشند و یا می‌سوزانند، مردم نادان چون آن را می‌بینند، تصور می‌کنند که راه حق همین است بر ضلالتشان افزوده می‌شود.

کرامات وهم: به ما چنان رسیده که از معتمدان در هندوستان قومی که ایشان چهل روز می‌نشینند و وهم در چیزی می‌بندند، سر چهل روز آنچه که آنان خواسته اند اتفاق می‌افتد که این نیز نوعی گمراهی است.

کرامات مکافاتی: شامل حال راهبان و زاهدانی می‌شود که با اندک خوردن در صومعه‌ها و کلیساها عزلت می‌گزینند؛ اینان راه حق را نمی‌شناسند، خداوند رنج اینان را ضایع نمی‌کند، خداوند اندک کرامتی دنیوی به ایشان می‌بخشد. (همان، ص ۵۰۲ - ۵۰۱)

وجوه اشتراک و افتراق معجزه و کرامت

در بررسی انواع خرق عادات گفتیم که معجزه برترین و عالی‌ترین نوع از خرق عادت است کرامات نیز از این جهت که برخلاف قوانین طبیعت است با معجزه شباهتی تنگاتنگ دارد، بین این دو نوع مهم شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد که در کتب صوفیه به آن اشاره شده است. هجویری در کشف‌المحجوب بین معجزه و کرامت تفاوت‌ها و شباهت‌هایی قایل شده است که آن‌ها را به اختصار نقل می‌کنیم:

اول: شرط معجزات اظهار و شرط کرامات کتمان است.

دوم: فایده معجزه به دیگران (معاندان، گمراهان و مؤمنان) می‌رسد، اما فایده‌ی کرامت شامل حال ولی است (زیرا موجب تسکین و آرامش قلب وی می‌شود).

سوم: پیامبر می‌تواند در معجزه بودن عمل خود قاطع و استوار باشد، اما ولی نمی‌تواند، قطع کند که این عمل، کرامت است یا استدراج.

چهارم: کرامت نمی‌تواند با شرع نبی منافات داشته باشد، ولی صاحب معجزه می‌تواند، در شرع تصرف کند.

پنجم: اگر کرامت ولی همان برهانی را ارائه دهد که معجزه ارائه می‌دهد، تناقضی با معجزه نخواهد داشت و در تشریح این عدم تناقض به ماجرای خبیب اشاره می‌کند که «وقتی خبیب را در مکه بردار کردند پیامبر (ص) در مسجد مدینه وی را بر آن حال دید و به اصحاب اطلاع داد همزمان خبیب نیز پیامبر را در مسجد مدینه دید و بر ایشان سلام کرد، خداوند سلامش را به پیامبر (ص) رساند، وی پاسخ خود را از پیامبر (ص) شنید و به دعای رسول خدا روی خبیب به سوی قبله شد. دیدن پیامبر (ص) خبیب را بر دار معجزه و دیدن خبیب پیامبر را در مسجد کرامت دانسته‌اند.» (هجویری، ص ۳۳۰)

ششم: کرامت از غیر اولیاء الله صادر نمی‌شود، چنانکه معجزه از غیر انبیاء. هفتم: نبی صدق معجزه را اثبات می‌کنند و ولی هم صدق نبوت را می‌طلبد و هم عز ولایت را. هشتم: بر نبی اظهار معجزه و بر ولی کتمان کرامت، تکلیف است. نهم: کرامت و ولایت مانند معجزه از مواهب خدای عزوجل است. دهم: انبیاء معصومند و اولیاء محفوظ؛ یعنی اولیاء از آفتی که وجود آن موجب نفی ولایت می‌شود، محفوظند.

یازده: انبیاء در حال صحو معجزه‌ی خود را اظهار می‌کنند، اما در مذهب با یزید و ذالنون مصری و محمد بن حنیف ولی در حال سکر، کرامت از وی صادر می‌شود، این گروه به تفاوت دیگری بین نبی و ولی معتقدند و آن اینکه انبیاء در اظهار معجزه مخیرند، اما ولی اینگونه نیست، گاهی ممکن است اراده کند، اما کرامت از وی بر نیاید و آنگاه که نمی‌خواهد کرامت از وی صادر می‌شود.

گروهی دیگر چون جنید و ابوبکر واسطی و ابوالعباس سیاری برآنند که کرامت اولیا در حال صحو رخ می‌دهد نه سکر. از این جهت که اولیاء والیان حق در حل و عقد عالم اند، پس صحیح‌ترین حال‌ها باید حال ایستادن باشد و تکوین سکر ابتدای حال سالک است و تمکین، بلوغ سالک. این گروه مقایسه می‌کنند، ادعای حارثه را که صاحب سکر بود. بر این که زر و کلوخ در نزدش برابرد با کلام امیرالمؤمنین که فرمود: «یا صفراء و یا بیضاء غُری غیری» (هجویری، ص ۳۳۹).

دوازده: مرتبت اولیاء از ادراک خلق و مرتبت انبیاء از ادراک اولیاء نهان است. سیزده: «معراج انبیاء از روی اظهار بوده به شخص و جسد و از آن اولیاء از روی همت و اسرار». چهارده: «تن انبیاء در صفا چون دل و سر اولیاست» (همان، ص ۳۵۵).

پانزده: تفضیل انبیاء بر اولیاء.

شانزده: تفضیل انبیاء و اولیاء بر ملائکه.

تفضیل انبیاء بر اولیاء

«به اتفاق مشایخ صوفیه، اولیاء تابعان انبیاء‌اند و نهایت ولایت بدایت نبوت بود. از سوی نبی‌همزمان می‌تواند ولی نیز باشد اما ولی نمی‌تواند نبی باشد.

انبیاء در نفی صفات بشری تمکّن دارند و صاحب مقام‌اند این صفت در اولیاء عاریت است و دیگر اینکه تمام روزگار اولیاء در برابر لحظه‌ی نبی، چیزی نیست زیرا اولیاء می‌طلبند و می‌روند و انبیاء رسیده‌اند و برای رساندن قومی دیگر بازگشته‌اند. از سویی اولیاء چون به نهایت سیر خود برسند از مشاهدات خبر می‌دهند در حالیکه مشاهدت اولین گام نبی است. در آخر، معراج انبیاء از روی اظهار به شخص و جسد است و از آن اولیاء از روی همت و اسرار.» (هجویری، ص ۳۵۵-۳۵۲).

استاد همایی در مبحثی تحت عنوان تفضیل ولایت بر نبوت می‌نویسد: «اکثر عرفا و صوفیه معتقدند که غالب انبیاء و رسولان عظام به هر دو فضیلت ولایت و رسالت ممتاز و مشخص بوده‌اند. آری در صورتی ممکن است، ولی را بر نبی فضیلت دهند که امر پیروی و انقیاد در کار نباشد چنان که از فرق شیعه گروهی معتقدند که حضرت علی (ع) بر جمیع انبیاء سلف که قبل از حضرت ختمی مرتبت بوده‌اند، فضیلت داشت به این دلیل که اگر پیغمبران گذشته دارای مرتبه ولایت جزئی بودند، ولایت جزئی بوده و آن حضرت به مرتبت ولایت مطلقه کلیه اختصاص داشت (علامه همایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۸۹۴).

تفضیل انبیاء و اولیاء بر ملائکه

یکی از وجوه شباهت انبیاء و اولیاء با یکدیگر تفضیل این دو بر ملائکه است، هجویری علل این تفضیل را شرح داده که به اختصار در این جا می‌آوریم:

«اهل سنت و جماعت و جمهور مشایخ بر تفضیل انبیاء و اولیاء بر فریشتگان اتفاق دارند. دلیل این فضیلت این است که خداوند فریشتگان را امر کرد به سجود بر آدم. دیگر اینکه ملائکه در شناخت حق عاجزند، شهوت در خلقت آنها راه ندارد و طاعت حق غذای وی است، در مقابل در طینت آدمی، شهوت و ارتکاب معاصی مرکب و با بقای وسوس شیطانی اندر دل از معاصی اجتناب می‌کنند به همین جهت خواص و عوام مؤمنان از خواص و عوام ملائکه فاضل‌ترند» (هجویری، صص ۳۵۷-۳۵۶).

فهرست کرامات منقول در کشف المحجوب

۱. دعای جنید در حق ترسای زیبا رو و استجابت دعا (ص ۷۷).
۲. حکایت درویش و حسین بن علی (ع) (ص ۱۰۹).
۳. ظاهر شدن دو شیر بر ملکی که قصد جان حضرت باقر علیه السلام را کرده بودند (ص ۱۱۴).
۴. کرامت حبیب عجمی در پنهان کردن حسن بصری از مأموران حجاج (ص ۱۳۶).
۵. کرامت ابوحلیم حبیب بن سلیم گرگی نگهبان گله اش بود و شیر و عسل برایش از سنگ می جوشید (ص ۱۳۹).
۶. کرامت ابوحنیفه در پیش بینی سرانجام خود و یارانش (ص ۱۴۳).
۷. کرامت عبدالله مروزی (ماری که از وی مگس می راند) (ص ۱۳۸).
۸. کرامت ابوالفیض ذالنون در منقلب نمودن جوانان اهل لهو و لعب (ص ۱۵۶).
۹. کرامت احمد بن حنبل و روئیدن دو دست دیگر بر بدنش (ص ۱۷۸).
۱۰. کرامت عسکر بن الحسین نسفی ایستاده در بادیه مردن و عدم تعرض حیوانات به جسد وی (ص ۱۸۶).
۱۱. کرامت ابوحفص سالم النیشابوری در بیرون آوردن آهن تفتیده از کوره (ص ۱۹۰).
۱۲. کرامت سری سقطی در اشراف بر ضمیر جنید (ص ۱۹۸).
۱۳. کرامت جنید در دیدن ابلیس (ص ۱۹۹).
۱۴. کرامت جنید و اشراف بر ضمیر مریدش (ص ۱۹۹).
۱۵. کرامت جنید در اشراف بر آینده مریدش (ص ۲۰۶).
۱۶. کرامت سمنون و بسته شدن زبان شاه (ص ۲۱۰).
۱۷. کرامت سمنون و افتادن قنادیل به اشارت وی (ص ۲۱۱).
۱۸. کرامت شاه شجاع کرمانی و چهل سال نخوابیدن (ص ۲۱۲).
۱۹. کرامت ابو عبدالله محمد ترمذی و آمدن خضر به خدمت وی هر یکشنبه (ص ۲۱۶).
۲۰. کرامت ابوبکر وراق و صنوقی که جزوات وی را به نزد خضر (ع) می برد (ص ۲۱۷).
۲۱. کرامت ابوالحسن محمد خیرالنساج با عزرائیل (ع) (ص ۲۲۱).
۲۲. کرامت ابو حمزه خراسانی و نجات یافتن از چاه به کمک ازدهایی (ص ۲۲۳).
۲۳. کرامت ابراهیم خواص و ملاقاتش با خضر (ع) (ص ۲۳۴).

۲۴. کرامت جنید و ندایی از سرّ (ص ۲۳۸).
۲۵. کرامت ابوالعباس قصاب و استجابت دعایش در سالم شدن پای شتر (ص ۲۴۶).
۲۶. کرامت ابوعلی دقاق و اشراف وی بر ما فی الضمیر مرید (ص ۲۴۸).
۲۷. کرامت ابو عبدالله محدبن علی داستانی و دور شدن ملخ ها به دعای وی (ص ۲۴۹).
۲۸. کرامت ابوسعید ابوالخیر و اشرافش بر ما فی الضمیر بر مسلم فارسی (ص ۲۵۰).
۲۹. کرامت ابوسعید ابوالخیر و اشرافش بر ما فی الضمیر مرید (ص ۲۵۱).
۳۰. کرامت ابوالقاسم کرکانی و اشراف وی بر ما فی الضمیر هجویری (ص ۲۵۶).
۳۱. کرامت احمد حمّادی سرخسی و حرف زدن شیر درنده با وی (ص ۲۹۲).
۳۲. کرامت ابوالحسن نوری و جاسوس القلوب بودنش و روشن شدن خانه با سخن گفتن وی (ص ۲۹۳).
۳۳. کرامت سهل بن تستری و نشسته شدن نام مبارک الله با خون سرش (ص ۲۹۵).
۳۴. کرامت بوعلی سیاه مروزی و ملاقاتش با «نفس» (ص ۳۰۹)
۳۵. کرامت محمد علیان نسوی و ملاقاتش با «نفس» (ص ۳۰۹)
۳۶. کرامت ابوالعباس شقّانی و ملاقاتش با «نفس» (ص ۳۱۰).
۳۷. کرامت ابوالقاسم کرکانی و ملاقاتش با «نفس» (ص ۳۱۰).
۳۸. کرامت درویش و ملاقاتش با «نفس» [احتمالاً درویش مذکور خود هجویری بوده است] (ص ۳۱۰).
۳۹. کرامت راهب رومی و اشراف وی بر ما فی الضمیر ابراهیم خواص (ص ۳۱۲).
۴۰. کرامت درویشی که بر هوا می پرید، به نقل از ذالنون مصری (ص ۳۱۴).
۴۱. کرامات ابوعلی سیاه مروزی و شنیدن ندای سرّ (ص ۳۱۵).
۴۲. کرامت خلیفه عمرین خطاب و روان شدن رود نیل (ص ۳۱۸).
۴۳. کرامت خبیب صحابی پیامبر (ص) در دیدن پیامبر (ص) در مدینه از مکه (ص ۳۳۰).
۴۴. کرامت ابراهیم خواص و اسلام آوردن راهب نصارا (ص ۳۳۱).
۴۵. کرامت حارثه و برابری سنگ و نقره و طلا در نزدش (ص ۳۳۷).
۴۶. کرامت طابرنانی و جواهر شدن سنگ ها به روایت ابوالقاسم قشیری (ص ۳۳۸).
۴۷. کرامت شیخ ابوالفضل حسن و تبدیل شدن اجزای دوخت به زر (ص ۳۳۸).
۴۸. کرامت محمدبن علی و به طی الارض بردن ابوبکر وراق ترمذی (ص ۳۴۰).

۴۹. سایه انداختن ابر بر سر یاران موسی و نزول من و سلوی بر آنان (ص ۳۴۱).
۵۰. کرامت آصف بن برخیا و آوردن تخت بالقیس در یک چشم به هم زدن (ص ۳۴۲).
۵۱. کرامت حضرت مریم علیه السلام و نزول میوه های غیر فصل بر ایشان (ص ۳۴۲).
۵۲. کرامت اصحاب کهف و حرف زدن سگ چوپان (ص ۳۴۲).
۵۳. کرامت اصحاب کهف حدیث الغار به نقل از پیامبر (ص) (ص ۳۴۳).
۵۴. کرامت جریح راهب و سخن گفتن نوزاد (ص ۳۴۵).
۵۵. کرامت زایده کنیز عمرین خطاب (ص ۳۴۶).
۵۶. کرامت علاء بن الحضرمی و گذشتن از آب با یاران (ص ۳۴۶).
۵۷. کرامت عبدالله بن عمر و سخن گفتن با شیر (ص ۳۴۷).
۵۸. کرامت مردی که بر هوا راه می رفت، به نقل از حضرت ابراهیم (ع) (ص ۳۴۷).
۵۹. کرامت عمرین خطاب و حمله ی دو شیر به جوانمرد عجمی (ص ۳۴۷).
۶۰. کرامت خالد بن ولید در خوردن سم قاتل و نمرون (ص ۳۴۷).
۶۱. کرامت درویشی که خرابه را پر از زر کرد به روایت حسن بصری (ص ۳۴۸).
۶۲. کرامت چوپانی که از سنگ برای ابراهیم ادهم شیر و آب جاری ساخت (ص ۳۴۸).
۶۳. کرامت ابودرداء و سلمان و شنیدن تسبیح کاسه (ص ۳۴۸).
۶۴. کرامت ابوسعید خرازی در نخوردن طعام و شنیدن صدای هاتف (ص ۳۴۸).
۶۵. کرامت سهل بن عبدالله و بیت السباع بودن خانه اش (ص ۳۴۸).
۶۶. کرامت جوان ناشناس و آگاهی اش از فکر و اندیشه ابوالقاسم مروزی (ص ۳۴۹).
۶۷. کرامت جوان مرقعه دار و گذشتن وی از دیا به روایت ذالنون مصری (ص ۳۴۹).
۶۸. کرامت مسلم مغربی و گوشمالی شیران به روایت ابراهیم رقی (ص ۳۵۰).
۶۹. کرامت شیخ و استاد هجویری و پاک ماندن نعلین وی از گل و لای (ص ۳۵۰).
۷۰. کرامت ابوالقاسم کرکانی و پاسخ گویی وی به سؤال ستون (ص ۳۵۰).
۷۱. کرامت باب عمر در اشراف بر اطلاعاتی از هجویری و آوردن میوه ی خارج از فصل (ص ۳۵۱).
۷۲. کرامت ابوسعید و آشکار شدن صفای عملش به شکل کبوتری بر هجویری (ص ۳۵۱).
۷۳. کرامت درویشی که یک سال در مشاهدات خانه کعبه نه طعام خورد و نه شراب و نه خفت (ص ۳۸۰).

۷۴. کرامت حصری و آگاهی وی از مضمون خواب مرید (ص ۴۱۳).
۷۵. کرامت ابراهیم خواص و پدید آمدن دو قرص نان و دو شربت بر او ملاقات هر شب وی با جناب خضر (ص ۴۲۳).
۷۶. کرامت ابراهیم خواص شصت بار غسل کردن وی در روز و وفاتش در آب (ص ۴۲۷).
۷۷. کرامت ابوعلی رودباری و شنیدن صدای هاتف (ص ۴۲۷).
۷۸. کرامت شبلی و شنیدن صدای هاتف (ص ۴۲۸).
۷۹. کرامت شبلی و شنیدن ندایی از غیب (ص ۴۲۹).
۸۰. کرامت تائبی که صدای هاتف را شنید (ص ۴۳۵).
۸۱. کرامت سهل عبدالله که زمینگیر شده بود، اما در وقت نماز تندرست می گشت (ص ۴۴۳).
۸۲. کرامت زنی معتبد و عدم توجهش به چهل نیش پیایی کژدم در نماز (ص ۴۴۴).
۸۳. کرامت ابوالخیر اقطع و قطع کردن پایش در نماز (ص ۴۴۴).
۸۴. کرامت ابوسعید ابوالخیر و اشرافش بر خاطر مرید و ندادن قراضه به درویش (ص ۴۶۴).
۸۵. کرامت سهل بن عبدالله و هر پانزده روز یکبار طعام خوردن (ص ۴۷۳).
۸۶. کرامت ابونصر سراج طوسی و سی روز روزه‌ی وصال گرفتن (ص ۴۷۳).
۸۷. کرامت حفص مصیصی و پانزده روز طعام نخوردن (ص ۴۷۳).
۸۸. کرامت ابراهیم ادهم و افطار نکردن و نخوابیدن وی تا آخر ماه رمضان (ص ۴۷۳).
۸۹. کرامت عبدالله خفیف و چهل چله‌ی پشتاپشت گرفتن (ص ۴۷۳).
۹۰. کرامت درویشی که هشتاد روز طعام نخورد به روایت هجویری (ص ۴۷۴).
۹۱. کرامت دو پیر اهل مرو در نخوردن طعام به مدت طولانی و چهل روز بر یک طهارت بودن (ص ۴۷۴).
۹۲. کرامت ابو محمد باثغری و هشتاد روز طعام نخوردن (ص ۴۷۴).
۹۳. کرامت جوانی که در منا به اشارت انگشت خویش مرد، به روایت ذالنون مصری (ص ۴۸۳).
۹۴. کرامت حارث مجلسی در چهل سال به دو زانو نشستن (ص ۴۹۲).
۹۵. کرامت مردی در خراسان به نام ادیب کمندی که بیست سال بر پای ایستاد و نشست به جز تشهد (ص ۴۹۳).
۹۶. کرامت جنید و اشکار شدن حقیقت امر بر مرید (ص ۴۹۹).
۹۷. کرامت ابوالعلاء بر ما فی الضمیر هجویری و یارانش (ص ۵۰۷).

۹۸. کرامت ابوسعید بر ما فی الضمیر فارس بن غالب (ص ۵۱۰).
۹۹. کرامت شاه شجاع کرمانی و چهل سال خوابیدن (ص ۵۱۸).
۱۰۰. کرامت شیخ احمد بخار سمرقندی و چهل سال شب خوابیدن (ص ۵۱۹).
۱۰۱. کرامت پیری درویش و موت اختیاری اش (ص ۵۲۱).
۱۰۲. کرامت فرزند سهل بن عبدالله و گرفتن خواسته‌هایش از خدا با سجده‌ای (ص ۵۳۳).
۱۰۳. کرامت حضرت مریم علیه‌السلام و نزول میوه‌های خارج از فصل بر وی (ص ۵۳۳).
۱۰۴. کرامت مردی درویش و اعتکاف دوازده ساله در زیر خار مغیلانی به روایت جنید (ص ۵۴۲).
۱۰۵. کرامت اولیایی که می‌پریدند، به نقل از ابوالقاسم کرکانی (ص ۵۵۳).
۱۰۶. کرامت جنید و به سرش ندا آمدن (ص ۵۶۴).
۱۰۷. کرامت یک صوفی و شنیدن صدای هاتف (ص ۵۷۵).
۱۰۸. کرامت جوانی که هنگام مرگش را می‌دانست و صدای قرآن خواندن فرشتگان را می‌شنید (ص، ۵۸).
۱۰۹. کرامت حضرت داود و صورت زیبایش (ص ۵۸۷).
۱۱۰. کرامت ابو حارث و دیدن ابلیس و یارانش در سماع (ص ۵۹۹).
۱۱۱. کرامت شیخ ابوالقاسم شقّانی و دیدن دیوان در مجلس سماع (ص ۶۰۰).

نتیجه‌گیری

با توجه به اشارات کلی هجویری به مباحث ولی و کرامت و مثال‌ها و حکایات و شروحاتی که ذکر کرده کاملاً بیانگر این معنی است که : ولی کامل آینه‌ی خداوند است، متصل به اراده و ذات پروردگار.

فعلش فعل خدا و گفتارش گفتار خداوند و مصداق «لااله الا هو» است، جانشین خداوند بر روی زمین است و در عالم ملک و ملکوت تصرفاتی دارد که وصل به اراده اقدس باری تعالی است. و برای او هیچ زمانی قطع فیض از جانب خداوند نمی شود و درهای لطف بسته نمی‌شود. با اراده‌ی حق وحدت وجود دارد.

ولی کامل قائم مقام و نایب خداوند است که تجسم یافته جهت روشنایی بصرت و دانایی بشر و مثالی برای شناخت حق تعالی و راهی هموار و روشن برای جویندگان حق است، و ولی خدا از جانب خدا متصف به اوصاف الهی گشته و کرامات او جزئی از اوصاف الهی است، اما به شکل ذره‌ای از وجود مطلق حق، مانند قطره که از جنس آب است و دریا هم از آب است اما قدرت و کیفیت دریا با قطره یکی نیست، ولی ذات قطره همچون ذات دریاست. پس ولی کامل متصل به ذات حق تعالی و عین ذات حق تعالی است و ذره‌ای از وجود باری تعالی است. انسان کامل تجلی اسم اعظم خدا است. و مظهر جمیع صفات الهی است.

هجویری خود عارف بوده و آگاه به مقام ولی و کرامات بوده، جهت شناساندن آن به تشنگان این وادی به صورت تاکید با ذکر حکایات متعدد سعی در اثبات و ارتقا ذهنی، پذیرش اتصال ولی به اراده‌ی خداوند و بودن با او، دیدن با او و شنیدن با او را داشته است. تمام مباحث و حکایات مربوط به کرامات و ولی در نظر هجویری در یک معنی تفسیر فنای فی الله و «لا اله الا هو» است.

«قطره بگریست که از بحر سوائیم همه

بحر بر قطره بخندید که ماییم همه»

(صفی علیشا، ص ۸)

منابع

قرآن

ملکشاهی، حسن، ۱۳۶۶، اشارات و تنبیهاات بوعلی سینا، ترجمه و شرح، تهران، سروش.

علامه طباطبایی، ۱۳۷۰، اعجاز از نظر عقل و قرآن، نشر فاخته.

_____، ۱۳۶۲، تفسیر المیزان، جلد ۱، قم.

کشیری نیشابوری، ابوالقاسم، ۱۳۷۴، رساله کشیریه، تصحیح و ترجمه، فروزانفر، بدیع الزمان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.

صفی‌علیشاه، حاج میرزا حسن، ۱۳۷۸، عرفان الحق همراه با رسائل و اسرار المعارف، تهران، صفی‌علیشاه.

جلابی هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۳، کشف المحجوب، تصحیح محمد عابدی، تهران، سروش.

کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۶۷، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح استاد همایی، تهران، انتشارات هما.

کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۸۳، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح عفت کرباسی و برزگر خالقی، تهران: زوار.

علامه همایی، ۱۳۶۲. مولوی نامه، استاد همایی، تهران، نشر آگاه

قدردان قراملکی، محمد حسین، ۱۳۸۱، معجزه در قلمرو عقل و دین، قم، بوستان کتاب، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.

آزادیان، شهرام، ۱۳۵۸، «مقاله در تقسیم بندی قدیم از کرامات صوفیه»، مجله دانشکده زبان و ادبیات فارسی، تهران، دوره ۵۷، ۷۲-۶۴.

مؤذنی، علی و میر، محمد، ۱۳۸۴، «خرق عادت در مثنوی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، دوره ۵۶، شماره ۲ (۱۷۵)، ص ۳۹ تا ۵۳.